

مسیحیت از عیسی تا یوحنا

<?xml encoding="UTF-8">

پیش از عیسی

عیسی مانند هر انسان دیگری، محصول فرهنگ دوره و زمانه خود بود. اعتقاد به الوهیت عیسی در مسیحیت، تأثیر بسزایی بر عهد جدید یا الهیات صدر مسیحی باقی گذاشت، با این همه اعتقاد مسیحی دیگری که عیسی را از هر حیث یک انسان می داند، با این دیدگاه جامعه شناختی معاصر همسوست که نگرش وی عمدتاً از عقاید مشترک مردم زمانه او ناشی شد. (1) از آنجا که مردم زمانه عیسی یهودی بودند، وی وارث نگرش دینی یهودی شد. حتی بدعت‌های او در یهودیت، واجد اصول بنیادی همین دین است.

یهودیت در طول قرن‌ها دینی توحیدی با سوییپه ای اخلاقی بود. بر طبق نص کتاب مقدس عبری (عهد عتیق مسیحی)، خداوند متعال مطران یهودی ابراهیم را به رابطه ای خاص فرا خواند (سفر پیدایش، 15 14). ابراهیم و اعقابش می بایست بر اساس میثاقی با خداوند زندگی کنند که آنان را از مردمان حول و حوش آنها متمایز می کرد، مردمانی که خدایانشان در واقع چیزی جز نیروهای طبیعت نبودند. این میثاق با نبوت موسی که بعدها شارع اعظم یهودیت قلمداد شد، پیش از پیش اهمیت یافت. مطابق آنچه در سفر خروج «~ (Exodus)» آمده است، خداوند بنی اسرائیل را از اسارت در مصر رهایی بخشید و در کوه سینا به رابطه میثاقی خود با آنان رسمیت داد. آن شریعتی (تورات) که بر طبق کتاب مقدس با موسی بر فراز کوه سینا آغاز گشت، بعدها به شالوده یهودیت تبدیل شد. طی دوره موسوم به «داوران» (یا رهبران فرهمند)، و نیز در طول سلطنت کوتاه داود «~ (David)» و سلیمان «~ (Solomon)»، خدای این رابطه میثاقی (به نام یهوه «~ (Yahweh)») کارسازترین نیروی تاریخ فلسطین است. طی دوره موسوم به «رسولان»، یعنی زمانی که فلسطین تجزیه شد و هر دو ناحیه شمالی و جنوبی آن به دست بیگانگان افتاد، یهوه و میثاق کما کان واجد اهمیتی بنیادی بودند. (2)

از نظر برخی مفسران، واژه «یهودیت» که از نام قبیله یهودیه «~ (Judah)» در جنوب فلسطین مشتق شده است، مشخصاً به رویدادهای دینی و فرهنگی از زمان بازگشت بنی اسرائیل از بابل به فلسطین در سال 538 پیش از دوره مشترک مربوط می شود. وجه مشخصه دین بنی اسرائیل پس از بازگشت از تبعید، مقاومت در برابر هر گونه تأثیر تمدن‌های دیگر بود، تمدن‌هایی که ممکن بود دین آنان را دگرگون و یا در خود مستحیل کنند. یهودیان با رعایت دقیق سنن اولیه و میراث دینی خود، آن سنن و میراث را متعصبانه حفظ کردند. آنان که به فلسطین بازگشتند شریعت خود را به دقت تفسیر کردند و معبد سلیمان را به منزله مرکز کیش خود مجدداً ساختند. نخست هخامنشیان و سپس اسکندر مقدونی و اخلافش (سلوکیان) (3) بر آنان حکومت کردند. تعداد کثیری از یهودیان بیرون از فلسطین باقی ماندند، اما چه در خارج از فلسطین و چه در داخل آن، فرهنگ یونانی که اسکندر مقدونی ترویج داده بود به زندگی یهودیان نفوذ کرد. مکابیان «~ (Maccabees)» و هسمونیان «~ (Hasmoneans)» شورش در سده های اول و دوم برای مدتی به یهودیان استقلال سیاسی دادند، لیکن در سال 63 پیش از دوره مشترک پمپی «~ (Pompey)» حکمران روم، سوریه را به امپراتوری روم ضمیمه کرد و

بیت المقدس را به اشغال درآورد. بدین ترتیب فرهنگ نسلهای پیش از عیسی، محصول ایمان کتابی فلسطینیان باستان، تأثیرهای ناشی از فرهنگ یونانی و حضور نظامی امپراتوری روم بود.

به رغم سلطه امپراتوری روم بر فلسطین، یهودیان از اندیشه های دیرینه خویش درباره حکومت دینی دست نشستند. حتی به هنگام تبعید در سرزمینهای خارج از فلسطین، یهودیان درجگه های بسیار منسجم گرد هم آمدند تا بتوانند سنن دینی خویش را زنده نگه دارند. در مجموع، یهودیان که جمعیتشان در فلسطین حدود نیم میلیون نفر و در تبعیدگاههایشان در خارج از فلسطین به هفت الی هشت میلیون نفر (یعنی تقریباً ده درصد کل جمعیت امپراتوری روم) می رسید، امکان یافتند که در عین ممانعت ناچیزی که رومیان به عمل می آوردند کما کان مطابق با سنتهای خود زندگی کنند.

در روزگار عیسی، گروههای گوناگون دیانت یهودی اهمیتی یکسان برای شریعت و سیاست قائل نبودند. سامریان که اغلبشان در شمال بیت المقدس و ایالت یهودیه می زیستند، کافر قلمداد می شدند زیرا از نظر آنان تورات صرفاً اسفار خمسّه «~(Pentateuch)~» را در بر می گرفت (یعنی فقط پنج کتاب موسی را) و نیز معبد بیت المقدس خانه خدا نبود. اسنیان «~(Essenes)~» راهبانی بودند که در نقاط دور افتاده فلسطین و بویژه در کرانه بحر المیت می زیستند زیرا از نظر آنان عبادت در معبد سلیمان و همین طور برگزاری دیگر مناسک عمومی دینی، عملی مکروه تلقی می شد. «متعصبان» «~(Zealots)~» گروه سیاسی ستیزه جویی بودند که از فرط مخالفت با اشغال فلسطین توسط رومیان، مبادرت به اعمال تروریستی می کردند و نه فقط رومیان بلکه حتی هموطنان یهودی خویش را که به اندازه کافی میهن پرست نمی دانستند هدف حملات خود قرار می دادند.

اما عمده ترین گروههای یهودیت رسمی، عبارت بودند از صدوقیان «~(Sadducees)~» و فریسیان «~(Pharisees)~». صدوقیان گروهی اشرافی و عمدتاً روحانی بودند که به منظور حفظ سنن دینی با امپراتوری روم همکاری کردند. آنان در دعا و نیایش همگانی در معبد سلیمان تأثیر بسزایی باقی گذاشتند، اما در میان عامه مردم چندان طرفداری نیافتند. صدوقیان صرفاً شریعت مکتوب (اسفار خمسّه و به میزانی کمتر کتب انبیای عهد عتیق) را قبول داشتند و آن را در ظاهر رعایت می کردند. آنان هراسی از فرهنگ یونانی به خود راه نمی دادند، چرا که اعتقاد داشتند خداوند اخلاقیات کتاب مقدس را در میان غیر یهودیان نیز اشاعه داده است. صدوقیان در تلاش برای حفظ موجودیت قهوم یهود، بسیاری از اعمالی را که فریسیان بسیار مهم تلقی می کردند، کم اهمیت جلوه دادند.

فریسیان گروهی غیر روحانی و با نفوذتر از صدوقیان بودند. ایشان اعقاب مؤمنانی بودند که در دوران پس از جنگ استقلال مکابیان (حدود سال 125 پیش از دوره مشترک) به دفاع از دین خود پرداختند و در مخالفت با شیوع فرهنگ یونانی، ثابت قدمانه بر شریعت صحه گذاردند. فریسیان که بر مطالعه دقیق تورات اصرار می ورزیدند، در همه جای فلسطین حضور داشتند و کنیسه هایی را که یهودیان خارج از بیت المقدس در آنها برای عبادت و مطالعه گردهم می آمدند تحت نفوذ خود درآورده بودند. گر چه آنان از دیرباز به شدت میهن پرست بودند، لیکن در زمانه عیسی توجه آنها عمدتاً به شریعت یهودی (تورات) معطوف بود.

فریسیان به طور غریزی جزئیات شریعت را مو به مو رعایت می کردند. عیسی با این غریزه تخالف می ورزید، زیرا اعتقاد داشت که نص شریعت می تواند به زیان روح آن باشد امروزه نگرش محققان درباره فریسیان، تأیید آمیزتر از نگرش نسلهای گذشته مسیحیان است و واژه «فریسی» را دیگر به صورتی تحقیر آمیز به کار نمی برند. فریسیان تنها گروه از رهبران دینی بودند که پس از تخریب معبد سلیمان و تبعید بنی اسرائیل به دنبال سرکوب شورش

یهودیان در سال 70 دوره مشترک توانستند به بقای خویش ادامه دهند. آنگاه که مناسک دینی و مراسم قربانی کردن در معبد دیگر ممکن نبود، فریسیان بیش از پیش عبادت و مطالعه در کنیسه ها راترویج کردند. دیری نگذشت که آنان مجموعه سنن شفاهی را تدوین کردند، مجموعه ای که دریهودیت «میشنا» (Mishnah) «~» و تلمود «~» (Talmud) نام گرفت. بدین ترتیب فریسیان مبدع یهودیتی بودند که در دوره مشترک (تاریخ مشترک مسیحیان و یهودیان) سلطه داشته است.

زندگی و شخصیت عیسی

عیسی وارث این تاریخ بود. ظاهراً زندگی او برای تاریخ نگاران بی دینی که اندکی پس از دوره وزمانه او تاریخ می نوشتند، چندان مهم نبود. با این همه، اشارات گزرای تاریخ نگاران رومی (ازقبیل جوزیفس (4)، پلینی (5)، تاسیت (6) و سوتونیوس (7) که همگی در دوره و زمانه عیسی یا اندکی پس از آن می زیستند) و نیز آن دسته از اسناد مسیحیت که جزو کتاب مقدس نیستند (مانند انجیل توما «~» [Thomas]) «~» جای هیچ گونه تردیدی درباره وجود عیسی باقی نمی گذارند. عیسی در سال 6 یا 7 پیش از دوره مشترک در شهر بیت لحم به دنیا آمد، در ناحیه شمالی فلسطین موسوم به جلیل زندگی کرد و در حدود سالهای 30 و 33 دوره مشترک در شهر بیت المقدس دیده بر جهان فرو بست. (8) شاید بتوان گفت جنبه عمومی زندگی او در سال 27 یا 28 دوره مشترک آغاز شد، یعنی زمانی که یحیی او را غسل تعمید داد. تا پیش از آن زمان، وی به احتمال قوی در شهرناصره واقع در ناحیه جلیل می زیسته و از راه نجاری گذران عمر می کرده است. از آنچه در اناجیل آمده است چنین بر می آید که عیسی پس از تعمید شدن، احتمالاً به سبب احساس نوعی بحران در پیشه خود، در صحرای یهودیه عزلت گزید (9) و سپس مبلغ نوید مسرت بخش فجر پادشاهی خداوند شد. (منبع اصلی اطلاعات ما درباره عیسی، اناجیل هستند، ولی نباید تصور کرد که رخدادهای تاریخی در آنها بی طرفانه شرح داده شده اند. در واقع، اناجیل تفسیرهایی دینی از زندگی، مرگ و تعالیم عیسی هستند که به دست مؤمنان و برای مؤمنان نوشته شدند، آن هم لاقلاً پس از یک نسل تجربه کلیسایی. به همین دلایل، باید ادعاهای مطرح شده در اناجیل را از دیدگاهی نقادانه در نظر گرفت).

عیسی علاوه بر موعظه کردن، بیماران را نیز شفا می داد و ارواح خبیث را از روان جن زدگان بیرون می راند. یاور مستضعفان و محرومان اجتماعی بود، به زنان و کودکان بسیار احسان می کرد و با سختگیریهای برخی از فریسیان و تندرویهای انقلابی «متعصبان» مخالف بود. او در رأس گروه کوچکی از افراد دوره گرد، نواحی شمالی فلسطین را زیر پا گذاشت و ملازمت فجر حکومت خداوند را برای همگان برشمرد. این ملازمت بسیاری از عوام را شگفت زده کرد، اما عمدتاً باعث موضعگیری خصمانه دستگاه مذهبی حاکم شد. ظاهراً رهبران دینی تصویری کردند که عیسی با اولویت دادن به عشق به خدا و عشق به همسایه بر شریعت، باعث هرج و مرج اجتماعی می شود.

پس از اینکه شاه هیروдіس «~» (Herod) «~» سر از تن یحیی تعمید دهنده جدا کرد (انجیل متی «~» [Matthew]) «~»، باب 14، آیات 1 الی 10)، عیسی از جلیل به بیت المقدس رفت. مطابق آنچه در اناجیل آمده است، وی پیروزمندانه به بیت المقدس وارد شد و با بازگوانانی که در محوطه بیرونی معبد سلیمان به کسب و کار اشتغال داشتند رویاروی گشت. این امر، تعارض او با رهبران یهود را به اوج خود رساند و در نتیجه، حکمرانان رومی شهر، وی و حواریونش را پس از شرکت در مراسم عید فص (10) دستگیر کردند. اعضای مجلس سیاسی یهودیان

موسوم به صنهدرین «~(Sanhedrin)» او را مورد بازجویی قرار دادند و به اتفاق آرا حکم کردند که عیسی به دلیل کفرگویی و ادعای برخورداری از قدرتهای الهی (مانند قدرت بخشایش گناهان)، سزاوار مرگ است. قاضی رومی پنطیوس پیلاتس «~(Pontius Pilate)» عیسی را خطری برای آرامش اجتماعی دانست و دستور داد وی را شلاق بزنند و مصلوب کنند. پس از مرگ عیسی، حواریونش مدعی شدند که او بار دیگر زنده شده و خود را به آنان نمایانده است. آنها شروع به تبلیغ کردند که عیسی پس از مرگ قیام خواهد کرد و لذا مسیح موعود است، و بدین ترتیب دیری نگذشت که فرقه یهودی جدیدی به وجود آمد. هنگامی که وحدت مجدد با یهودیت دیگر ناممکن شد، این فرقه به نطفه یک دین جدید تبدیل گشت.

حتی این زندگینامه مختصر نیز مملو از نکات نامعلوم و فاقد قطعیت است، زیرا منابع اصلی آن (اناجیل) یک نسل پس از مرگ عیسی نوشته شدند و مشحون از مفروضات نشأت گرفته از ایمان به عیسی هستند. ارائه تصویری دقیق از شخصیت و تعالیم عیسی، امری است دشوارتر. باین همه اغلب محققان با این ادعا موافق اند که وی شخصیتی خارق العاده داشته است. مثلاً محقق یهودی معاصر گزاورمیز عیسی را معجزه گری مقدس می داند و بر دیدگاه محقق دیگری صحه می گذارد که پیشتر گفته بود در احکام اخلاقی عیسی، «والایی و رجحان و اصلانی وجود دارد که در هیچ یک از دیگر احکام اخلاقی عبری سابقه نداشته است، همان گونه که مثلثهای «~(Parables)» او مبین هنری شگرف و بی همتاست.» (11)

به زعم محققان مسیحی از قبیل لوکاس گرولنبرگ، در پس احکام اخلاقی و مثلثهای عیسی اطمینانی فوق العاده به خدا و میثاق یهودیان نهفته است. (12) ظاهراً عیسی با الفاظی خودمانی به خداوند اشاره می کرد و او را «پدر» می خواند. وی با اطمینان از حمایت همیشگی این پدر، بی هیچ قید و بندی به همه جا می رفت و با هر کس که به نزدش می آمد مراوده می کرد. به نظرمی رسد که این امر او را به عاملی بحران ساز تبدیل کرد. آنان که بی قید و بند بودن عیسی و اطمینان مطلق او به نیکی خداوند و حمایت همیشگی اش از او را در می یافتند، می توانستند خود را رها کنند و به آنچه کتاب مقدس «ایمان» می نامد نایل شوند. یعنی به تعهدی از صمیم دل، شفای بیماران و بیرون راندن ارواح خبیث از روان جن زدگان به دست عیسی را با توسل به چنین ایمانی به بهترین نحو می توان از دیدگاهی روانشناختی توجیه کرد. آن کسانی هم که نمی خواستند یا نمی توانستند وجود چنین ایمانی را در خود به عیسی نشان دهند، از او کناره می گرفتند. به نظر بسیاری از مردم، عیسی مبانی سنن آنها را سست می کرد و توقعاتش برای ایجاد تحول، زیاده از حد بود. بدینسان بود که معاصران او به گروههای مختلفی تقسیم شدند. شخصیت عیسی چنان نافذ بود که گهگاه اعضای خانواده ای واحد، درباره او مواضع و نگرشهایی مغایر هم داشتند.

از سوی دیگر، اگر آنچه را در اناجیل آمده است بپذیریم، آنگاه باید گفت که عیسی به مفهوم متعارف کلمه «شخصیتی نافذ» نبود. وی غالباً رفتاری ملایم و شاعر مآبانه از خود نشان می داد. او برای تسلط یافتن بر دستگاه دینی، مبادرت به جنگ یا هراساندن زنان و کودکان نکرد. در واقع، حتی آنان که به لحاظ دینی مطرود قلمداد می شدند (گناهکاران)، وی را خوش برخورد می یافتند. وی از فرط اعتقاد به اینکه خداوند پدری مهربان است و دوران جدیدی از رابطه دوستانه و صمیمانه با خدا در پیش روی قرار دارد، به گناهکاران پیشنهاد بخشایش می کرد. نویدمسترت بخش او به معنای آغازی جدید [در رابطه انسان و خدا] بود، زیرا به زعم او عشق می توانست زخمهای دیرینه را التیام بخشد. عشق می توانست موجب آشتی دشمنان شود و حتی اشخاص دلسرد را با خودشان آشتی دهد. عیسی با برخورداری از چنین نگرشی، ظاهراً عالم هستی را پرشور و زیبا قلمداد می کرد. او عاشق مرغان

آسمان و گل‌های سوسن بود، گلهایی که خداوند دشتها را مملو از آنها کرده و شکوه بخشیده بود. او ناظر این حوادث کوچک اما شور آفرین بود که بیوه زنان بخشی از اندک دارایی خود را برای کمک به معبد سلیمان می بخشند و شبانه برای نجات جان یک میش هر مشکلی را به جان می خرند. عیسی با تأمل دریافت که گرچه عامه مردم غالباً همچون فرزندان ناسپاس رفتار می کردند، لیکن خداوند چنان مشحون از مهر پدری بود که خطاهای آنان را بی درنگ می بخشید. عیسی بیش از هر چیز به فرزندى چنین پدری مباحثات می کرد.

تعالیم عیسی

عیسی اعتقاد داشت که پادشاهی خداوند این امکان را به طور بالقوه برای همگان فراهم می آورد تا از زندگی الهی برخوردار شوند. در دوره و زمانه او، یهودیان بسیار امیدوار بودند که خداوند سرانجام آنان را از یوغ بیگانگان رهایی خواهد بخشید. آنها در مخیله رؤیا پردازشان همواره آزادی و عدالتی را مجسم می کردند که حکومت خداوند بر ایشان به ارمغان می آورد. این تصورات در پاتن عیسی جای گرفته بودند. وی به سبب حس صمیمیت با خداوند، مروج این عقیده بود که هر کس به پدر او ایمان آورد می تواند به همان حس صمیمیت نایل شود. آنچه عیسی برای اثبات رسالتش در اعلام کردن پادشاهی خداوند انجام می داد (شفای بیماران و معجزه)، از رابطه او با پدرش سرچشمه می گرفت. این کارهای عیسی، توجه مخاطبانش را از خود او به خاستگاه الهی او معطوف می کرد. از نظر او، شالوده سعادت انسان (خواه سعادت یک فرد و خواه سعادت جامعه)، رابطه صحیح با خداوند بود. البته این از اعتقادات سنتی یهودیان بود، اما عیسی جنبه شخصی آن را مؤکد کرد. از آنجا که طلیعه حکومت خداوند آغاز شده بود (و گواه این امر، تجربه و کارهای عیسی بود)، اکنون سعادت انسان در گرو صمیمیتی عاشقانه با خدا بود. پیروان او می بایست همچون کودکانی معصوم، از هر حیث خود را تحت حضانت خداوند قرار دهند. در واقع، لفظ «آبا» (Abba) ~ «آی پدر» که عیسی به کار می برد، از جمله الفاظی است که کودک نو پا برای اشاره به پدر خود بر زبان می آورد و می توان آن را مترادف «بابا» یا «مامان» دانست. رابطه مؤمن با خداوند می بایست تا این حد خودمانی و صمیمی باشد.

دومین رکن تعالیم عیسی، عشق به همسایه بود. «شما» (13) تأکید کرده بود که یهودیان می بایست از صمیم دل به خداوند عشق بورزند و خاخمهای همعصر عیسی در تعالیم خویش بر عشق به همسایه اصرار می ورزیدند. پس می بینیم که در هیچ یک از این دو زمینه مهم، تعالیم عیسی کاملاً هم بدیع نبود. اما درست همان طور که تعالیم او درباره عشق به خداوند مبتنی بر رابطه ای صمیمانه تر از «شما» بود، ایضا تعالیمش در باب عشق به همسایه نیز پرشور و هیجان تر بود. در پاسخ به کسی که پرسیده بود «همسایه من کیست؟»، عیسی مثل «سامری نیکو سرشت» را ذکر کرد (انجیل لوقا، باب 10، آیات 30 الی 37) (14). این مثل دلالت بر این دارد که همسایگی، تمایزهای یهودی و سامری، یا سنتی «~ (Orthodox)» و ملحد، و هموطن و بیگانه را بر نمی تابد. همان گونه پولس «~ [Paul]» یکی از حواریون عیسی (بعدها دریافت، همسایگی از مرزهایی همچون زن و مرد، یا غلام و آزاد فراتر می رود (رساله پولس رسول به غلاطیان «~ [Galatians]»، باب 3، آیه 28). پادشاهی خداوند و کلیسای مسیح، تعاریف جدیدی از همسایگی را می طلبید. مطابق تعریفی که عیسی ارائه می داد، هر انسان هم نوع نیازمندی، سزاوار دوست داشته شدن است. به عبارت دیگر، هر انسان دیگری که به صورت خدا آفریده شده (15)، استحقاق دارد که همچون ما با او رفتار شود.

دو اصلی که فوقاً بر شمردیم مبین عمق ساختار تعالیم عیسی هستند و همان گونه که کارل رانر نشان داده

است، هر دو با یکدیگر همخوانی دارند. (16) شاید بتوان گفت در خور توجه ترین جلوه این وحدت، در انجیل متی (باب 25، آیه 40) به چشم می خورد. در آن آیه می خوانیم که پادشاه (مظهر خداوند) خطاب به کسانی که درباره زندگی شان به قضاوت نشسته است چنین می گوید: «واقعاً به شما می گویم آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید [کاری نیک، مانند اطعام گرسنگان یا تأمین پوشاک مستضعفان]، به من کرده اید.» عین همین عقیده در رساله اول یوحنا رسول، باب 3، آیه 17 بیان شده است: «لیکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج ببیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟» عشقی که عیسی به پدر خویش می ورزید و عشقی که عیسی از جانب پدرش در آنچه خود «روح» می نامید حس می کرد، می بایست به صورت نیکوکاری در حق هموعانش لبریز می شد. بر عکس، عشقی که هر کس نسبت به هموعانش از خود بروز می دهد، به رغم آنکه ممکن است عشق غریزی و ارتجالی به نظر آید، از خداوند که سرچشمه کل آفرینش است سرچشمه می گیرد. پس تعالیم عیسی در اصل چیزی جز تجربه عشق و قدرت آن نبود. تفسیرهای او درباره شریعت نیز همچون معجزاتش در شفای بیماران و بیرون راندن ارواح خبیث از روان جن زدگان، از عشق او نشأت می گرفت.

محققان معاصر به ما می گویند که در تعالیم دینی، شکل و محتوا از یکدیگر جدا نیستند و جا دارد همین گفته را درباره تعالیم عیسی نیز صادق بدانیم. وی تعالیم خود درباره پادشاهی خداوند و فرمان دو وجهی عشق را غالباً به شکل مثل بیان می کرد. عیسی از طریق داستانهای ملموس و پر معنی (مانند داستان سامری نیکو سرشت) می کوشید کاری کند که شنوندگانش تصورات دیرینه خود را کنار بگذارند و دریابند که حکومت خدا موهبتی است از هر حیث نیکو. در سنن دینی دیگر نیز به نظایر این گونه تعلیم از طریق مثل بر می خوریم (مثلاً در «کوان» های (17) ذن بودیستها). در این زمینه، ذن بودیستها همان هدف عیسی را دنبال می کنند. (18) خدایا بودا ذات تجربه غایی دینی، رازی است که گفتار و ادراک معمولی از بر ملا کردن آن عاجز است. در نزد عیسی آن راز، غایت یا اشباع شور آفرین عشق الهی است. خداوند بسیار نیکوتر است از آنچه بتوان تصور کرد، و بسیار بهتر از آنچه ما هستیم، چندان که اگر بخواهیم به واقعیت الوهی پی ببریم باید نخست ذهنمان را از همه مفروضات تنگ نظرانه پاک کنیم.

سرانجام زمامداران یهودی متقاعد شدند که باید عیسی را از میان بردارند. به احتمال قوی دلیل این امر آن بود که عیسی شالوده زندگانی دینی را از شریعت موسی به عشقی که خودمالامال از آن بود تغییر داد. چه بسا خود او نیز حدس زده بود که این تغییر بنیانی به بهای جان اوتامام خواهد شد، زیرا در انجیل یوحنا، باب 15، آیه 13، از قول او گفته می شود که وی اعتقاد داشت عشقی بزرگتر از فدا کردن جان خویش در راه دوستان وجود ندارد. البته مسیحیان و یهودیان همواره در تفسیرهایشان راجع به اینکه عیسی جان خود را چگونه فدا کرد، با یکدیگر اختلاف نظر داشته اند. از نظر مسیحیان، تصلیب عیسی مبین اوج عشق الهی و رضامندی خداوند برای تحمل مرگ به خاطر انسانهاست. اما از نظر یهودیان، تصلیب او نشان دهنده نوعی خفت (مرگ به صورت یک بزهکار) و قساوتی مغایر با عشق الهی است. بدین ترتیب، اگر بگوییم که اصل قضیه در تفسیر عیسی صلیب است، چیزی بیش از یک جناس را بیان کرده ایم. (19)

مسیحیت به روایت پولس

اصل قضیه در تفسیر پولس از عیسی یقیناً صلیب بود: «زیرا یهود آیتی می خواهند و یونانیان طالب حکمت اند،

لیکن ما به مسیح مصلوب وعظ می کنیم که یهود را لغزش و امتهای را جهالت است، لیکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خداست.» (رساله اول پولس رسول به قرنتیان ~[Corinthians])، ~» باب 1، آیات 22 الی 24) به زعم پولس، خداوند عمق گناهان انسان و عمق عشق الهی را بر روی صلیب نشان داده بود. پدر بازنده کردن عیسی از میان مردگان، آفرینشی جدید را آغاز کرده بود. نظم کهن آدم ابو البشر با مرگ به غایت و سرانجام خود رسیده بود. نظم جدید مسیح («آدم دوم») ساختاری نو به نژاد بشر بخشید. نافرمانی آدم ابو البشر به مرگ انجامیده بود، حال آنکه نافرمانی مسیح به حیات و جاودانگی و برخورداری از رحمت الهی منتهی شد. بدین ترتیب، بنیان الهیات پولس مرگ و رستاخیز عیسی بود. همچون «گوئل» ~»[goel]» «رستگاری بخش» شریعت خانوادگی یهود، عیسی آن کسانی را که گناه به بردگی کشانده بود، به دنیای ایمان باز خرید. در نتیجه، ابنای بشر دیگر می توانستند از آزادی فرزندان خدا برخوردار شوند (رساله پولس رسول به رومیان، باب 8، آیه 21).

پولس که ابتدا از جمله یهودیانی بود که مسیحیان را مورد ایذا و اذیت قرار می دادند، پس از یک بار لقای عیسی به مسیحیت گروید و از آن پس تربیت فریسی و توان فوق العاده خود را در راه اشاعه مسیحیت به کار گرفت. وی با سفر به تمامی نواحی شرق مدیترانه کلیساهایی جدید تأسیس کرد و با تعدیلی عمده، بند ناف کلیسای مسیحی جدید را از یهودیت قطع کرد، به این ترتیب که ضمن مجاز دانستن گرویدن غیر یهودیان به مسیحیت، اعلام کرد که شریعت موسی هیچ التزامی برای آنان نخواهد داشت. پولس گفت که آنان به ختنه یا رعایت احکام روزه یهودیان نیازی ندارند، زیرا خداوند در وجود مسیح دست به کاری تازه زده بود، رحمتی ایزدی که شریعت موسی صرفاً مقدمات آن را فراهم آورد. شریعت موسی در جای خود مفید بود، اما دست کم برای پیروان مسیح دیگر کنار گذاشته شده بود. خداوند به جای آن شریعت، ارشاد درونی «روح القدس» و ارشاد بیرونی مقررات کلیسا را قرار داده بود.

نامه های پولس نشان می دهند که کلیساهای نو بنیادی که وی تأسیس کرد، در بدو امر همه ملازمات ایمان مسیحی را در نیافتند. غسل تعمید بر غوطه ور شدن در مرگ و رستاخیز مسیح دلالت می کرد، به نحوی که از آن پس اندیشیدن به جاودانگی ناممکن بود، در حالی که مسیحیان اولیه از قبیل قرنتیان، تسالونیکیان (Thessalonians) و غلاطیان که پولس خطاب به آنان نامه هایی نوشت، همگی همچنان از بارهای بدن رنج می بردند. پولس آمیزه ای عاقلانه از قاطعیت و ترحم برای آنان بود. او با پیشبرد مدبرانه امور کلیسا، اهمیت و نفوذ مسیح را در میان مردم گسترش داد. وی رسالات اولیه خود (مانند رساله اش خطاب به تسالونیکیان) را با امید به بازگشت قریب الوقوع مسیح به رشته تحریر در آورد. در رسالاتی که در میانه عمر نوشت (یعنی در رسالاتش خطاب به فیلیپیاییان ~»[Philippians]» ، غلاطیان، قرنتیان و رومیان)، تأکید کرد که روح مسیح که همچنان باقی است بازگشت او را تضمین می کند. واپسین رسالات پولس (خطاب به کولسیان ~»[Colossians]» و افسسیان ~»[Ephesians]» که احتمالاً به دست مریدان پولس نوشته شده اند)، تأملاتی درباره تعالی مسیح در کائنات و برنامه عظیم خداوند برای رستگاری بشرند. نمونه ای از بینش کمال یافته پولس را در رساله او به افسسیان، باب 1، آیات 3 الی 10 می توان دید: متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایگاهی آسمانی در مسیح، چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی عیب باشیم. ما را از قبل تعیین کرد تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود، برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن

حبیب. در وی به سبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته ایم که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در هر حکمت و فطانت. زیرا سر اراده خود را به ما شناسانیدبر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است در مسیح جمع کند.

متألهی به نام جوزف فیتزمایر می نویسد: «مهمترین سهم پولس در الهیات مسیحی، وحدتی است که او در کلیسا بین آحاد مسیحیان به وجود آورد، وحدتی که به زعم او از یگانه هدف برنامه خداوند برای نیل به رستگاری ناشی می شود.» (20) تصویر ذهنی بزرگ در این دیدگاه راجع به کلیسا، «پیکر مسیح» است. همانند عیسی که با باطنی کردن شریعت آن را به عشق به خدا و به همسایه تبدیل کرد، در مسیحیت پولس گرایش برخی از فریسیان به باطنی کردن میثاق تداوم یافت. خداوند از طریق مرگ و رستاخیز عیسی، مردمانی جدید آفریده و التزامی نو به وجودآورده بود. این مردمان جدید «در مسیح» می زیستند. (تعبیر «در مسیح»، مفهومی شبه مکانی بود که پولس آن را می پسندید). از طریق غسل تعمید و شرکت در آئینهای مقدس کلیسا، مؤمنان زندگانی واحدی همراه با مسیح می داشتند. کودکی الوهی آنان مبتنی بر الگوی ارتباط مسیح با پدر بود. پدر به منظور تحقیق این پیوند انداموار، مسیح را گسیل کرده بود. پدر، پسر و روح القدس پیکر مسیح را پروراندند تا خانواده الهی گسترش یابد. برای مثال، روح القدس در اعماق وجود مؤمنان حرکت می کند و با ناله هایی وصف ناپذیر بر ایشان دعا می کند. (رساله پولس رسول به رومیان، باب 8، آیه 26)

بدین ترتیب می بینیم که یکی از آرای بنیادین مسیحیت به روایت پولس، تقدس کلیساست. به اعتقاد پولس، پیروان کلیسا با مسیح عقد ازدواج بسته اند (رساله پولس به افسسیان، باب 5، آیات 21 الی 33) و در شکوه و جلال او شریک اند. به یاری روح القدس، زندگی روزمره آنان می تواند این شکوه و جلال را بازتاباند. مؤمنان می بایست بیش از هر چیز، نوع دوستی را ارزشمند شمارند که بزرگترین موهبت روح القدس است. آنان با دوست داشتن یکدیگر به عنوان برادران و خواهران در وجود خدا، می توانند درد و رنج زندگی در این جهان را تحمل کنند و سزاوار اجرای اخروی شوند. در واقع، رستاخیز عیسی دلیلی موجه برای ایمان به حیات مجدد آنان پس از مرگ بود. به همین سبب، مسیحیتی که پولس مروج آن بود، تلاشهای مادی و مزیت‌های دنیوی را خوار می شمرد و توجه «پیکر مسیح» را به اهدافی متعالیتر معطوف می دانست.

پیروان اناجیل مشابه

امروزه محققان عهد جدید برخی از ثمر بخش ترین فنون و شیوه های خود را از جامعه شناسی به عاریت می گیرند. تحلیلگران امروزی بیش از اسلام خویش از اهمیت پس زمینه جامعه شناختی گروههای اجتماعی آگاهند و لذا درباره جنبشهای فرهنگی همعصر با الهیات و جماعات گوناگون عهد جدید به تحقیق می پردازند. مثلاً آنها کشیشهای خارج از مسیحیت را که ممکن است بر اسناد عهد جدید مانند افسسیان تأثیر گذاشته باشند، بررسی می کنند. هاوارد کلارک کی تصویری اجمالی از این قبیل تأثیرها ارائه می دهد: «در دستنوشته های پاپیروسی افسونها و نیز در کتیبه های مربوط به آئینهای سری، اشاراتی به روشننگری «~(enlightenment)~» یافت می شود. نفوذ روشننگری به متون مسیحی دوران پس از حواریون را در اشاره های صریح به اشراق عرفانی در رساله پولس رسول به افسسیان، باب 3، آیه 9 می توان دید («تا پرتو افشانم بر چگونگی آن سری که سالیان متمادی در خدا مستور مانده بود. . .») (21)

این فرهنگ یونانی در مسیحیت پولس تأثیر گذاشت. به نظر می‌رسد که فرهنگ یهودی به صورت پس زمینه سه انجیل اول عهد جدید (یعنی اناجیل متی، مرقس [Mark]~ و لوقا) تأثیر بیشتری باقی گذاشته باشد، یعنی در اناجیل به اصطلاح مشابه «~(synoptic)~» یا «دارای دیدگاه مشترک». اناجیل مشابه مجموعه‌هایی از سخنان عیسی، یا خاطرات مؤلفان این اناجیل از اعمال او هستند که مطابق با نیازها و فهم و درک مسیحیان اولیه ساکن در فلسطین و سوریه بیان شده‌اند. از آنجا که مؤلفان دو انجیل متی و لوقا علاوه بر منابع خاص خود احتمالاً هم به انجیل مرقس دسترسی داشتند و هم به منبعی دیگر (که منبع «ک» نامیده می‌شود و شاید این «ک» مخفف «کوئل» [Quelle]~ باشد که به زبان آلمانی یعنی «منبع»)، هاوارد کلارک کی نتیجه می‌گیرد که باید دست کم چهار نوع الهیات مشابه را توصیف کند. الهیات «ک»، سویی ای معاد شناسانه دارد، یعنی به چگونگی زندگی در آخر الزمان می‌پردازد. در این گونه از الهیات مسیحی، عیسی به صورت رهبر و پیامبری فرهمند معرفی می‌شود که فکر و ذکرش متوجه معاد است. مزایا و آزمونهای دشوار سلوک مسیحی، نقش پیامبر به منزله پیام آور خدا، فرایند توبه، و نقش عیسی در مقام آورنده وحی و کارگزار حکومت خدا، از جمله موضوعات مورد علاقه جماعت یا جماعات الهیات «ک» هستند. عیسی الهیات «ک» پس از غسل تعمید و پیکار پیروزمندانه بر ضد شیطان، زمان تصمیم‌گیری و نبرد معنوی را اعلام می‌کند. این الهیات خصلتی اسرار آمیز دارد، گویی که از گروهی سرچشمه گرفته است که به دلیل پیروی از پیامبری معاد باور احساس می‌کردند جدای از دیگران و تافته‌ای جدا بافته‌اند. علاوه بر این، از الهیات «ک» قویا چنین بر می‌آید که ایمان یعنی استقامت در برابر شداید، همان گونه که عیسی استقامت می‌ورزید. به همین سبب الهیات «ک» به ما از جمله بشارت می‌دهد که «خوشا به حال شما ای مساکین، زیرا ملکوت خدا از آن شماست. خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشا به حال شما که هم اینک گریانید، زیرا خواهید خندید.» (انجیل لوقا، باب 6، آیات 20 الی 21) بسیاری از همین ویژگیهای معاد شناسانه در انجیل مرقس نیز یافت می‌شوند، اما ظاهراً جماعتی که این انجیل را به وجود آورد به زندگی در فاصله زمان حال و آخر الزمان تن در داده است. به همین دلیل مرقس به گفته‌های عیسی درباره طلاق، ازدواج، دولت و ثروت علاقه نشان می‌دهد. انجیل مرقس مبین فراغت ذهنی برای تأمل درباره رستاخیز، فرمان اول، آموزش گناهان و رعایت روز سبت است. (22) توجه انجیل مرقس به تفاوت‌های عیسی با مفسران یهودی شریعت، به سبک به کار رفته در برخی از «کتیبه‌های بحر المیت» (23) شباهت دارد. هاوارد کلارک کی باترکیب این مشخصه‌ها و سایر خصوصیات انجیل مرقس، عقیده خود را درباره زمینه جامعه شناختی این انجیل چنین بیان می‌کند: «انجیل مرقس در واقع سند تأسیس یک فرقه مسیحی آخر الزمانی است. شواهد ناچیزی برای فرضیه پردازی درباره مبدأ تألیف این انجیل در دست داریم، با این حال، عواملی گوناگون همگی دلالت بر این دارند که مبدأ آن، روستاها و شهرهای کوچک جنوب سوریه بوده است.» (در حدود سال 65 دوره مشترک) (24) توجه جماعتی که انجیل مرقس را به رشته تحریر در آورد، عمدتاً به رویدادهای آخر الزمان معطوف بود. اینان اعتقاد داشتند که از معرفتی سری (باب 4، آیه 11) (25) و لقاء محرمانه «~(Private vision)~» (باب 9، آیات 2 الی 9) (26) برخوردارند و آرزوهایشان به فوریت محقق می‌شوند (باب 13، آیه 30) (27).

پیروان این فرقه حاضر بودند از خانه و خانواده و زمینشان در راه آرمان خویش بگذرند (باب 10، 30) (28) و این نشان می‌دهد که زندگی در فاصله زمان حاضر و آخر الزمان، آنان را کاملاً خشنود نمی‌کرد. این مسیحیان نظام جماعت خود را تابعی از آزادی لازم برای سفر به اطراف واکناف و اعلام کردن حکومت خدا می‌دانستند. همچنین چه بسا نوع ادبی «~(genre)~» موسوم به «انجیل» که احادیثی از گفته‌های عیسی را در روایتی کلی از زندگی و

مرگ او ادغام می کند، ازهمین جماعت سرچشمه گرفته باشد.

متی با استفاده از مطالب انجیل مرقس، مضمون فرعی تحقیق بخشیدن به کتاب مقدس عبری را برجسته کرد.

مثلا در شجره نامه ابتدای انجیل متی، ابراهیم و داود نیاکان عیسی دانسته شده اند و بدین ترتیب داستان

عیسی بخشی از تاریخ فلسطین تلقی گردیده است. آنچه در این انجیل راجع به دوران طفولیت عیسی، غسل

تعمید او به دست یحیی و اغوای او توسط شیطان گفته شده، توأم است با اشارات متعدد به متون مقدس.

مطالب انجیل متی از نظر ساختار ادبی متشکل از پنج کتاب است که هر یک از آنها با عبارت «و چون عیسی این

سخنان را ختم کرد» ازبقیه مجزا گردیده است. (باب 7، آیه 28، باب 11، آیه 1، باب 13، آیه 53، باب 19، آیه 1،

باب 26، آیه 1) این تقسیم بندی احتمالا تقلیدی عمدی از پنج کتاب موسی است. تباین بارزی که درتفسیر

فریسیان از شریعت و تفسیر عیسی از آن در انجیل متی به چشم می خورد، از توجه متی به متون مقدس ناشی

می شود. لحن کینه توزانه این انجیل توجه هر خواننده ای را به خود جلب می کند و قویا دال بر آن است که

جماعت به وجود آورنده انجیل متی رقابت سرسختانه ای بایهودیت فریسی داشت. یکی دیگر از علائم یهودیت

این جماعت، موضع آنان در قبال جایگاه شریعت موسی برای مسیحیان است. بر خلاف پولس که شریعت موسی

را از نظر عیسی الغاشده می دانست، موضع متی این بود که مسیحیان می بایست احکام دینی خود را اکیدا

رعایت کنند و از این طریق بر «کاتبان» (قانونگذاران دینی) و فریسیان پیشی گیرند. (باب 5، آیات 19 و 20) (29)

متی صرفا در مورد احکام غذا خوردن و طهارت برای انجام شعایر دینی تساهل رواداشت و به این رأی عیسی گردن

نهاد که خباثت از قلب آدمی نشأت می گیرد و نه از آنچه او لمس می کند یا می خورد.

به طور کلی، جماعت پیرو متی کلیسا را امت راستین [خدا] قلمداد می کرد. رسالت اصلی کلیسا به یهودیان مربوط

می شد و «میش گمشده» ای که این کلیسا توقع داشت به انجیل واکنش نشان دهد، عیسی را به شبان

پادشاهی که در کتاب ذکریای نبی «~(Zechariah)~» در عهد عتیق ذکرشده بود مرتبط می کرد. (باب 21، آیه 5)

(30) از سوی دیگر، در انجیل متی همچنین گرایشی به هماهنگی «~(universalism)~» به چشم می خورد، زیرا

در آن ابراز امیدواری می شود که پیروان جماعت عهد بسته سرانجام همه ملل را در برگیرند. (باب 28، آیه 19)

(31) عیسی در دل کلیسامی زید (باب 28، آیه 20) (32) و متی شیوه های قضاوت و پایان بخشیدن به اختلافات

را به دقت بر می شمرد (باب 18، آیات 15 الی 20) (33)، و این هر دو دلالت بر کلیسایی بنیاد گرفته ونهادی

شده دارند و نه صرفا فرقه ای آخر الزماني.

انجیل لوقا و کتاب همزاد آن (کتاب اعمال رسولان «~[Acts]~»)، خواننده را با جامعه شناسایی آشنا می کنند

که بیش از پیش از پیش مبین خصوصیات دنیای یونانی رومی است. برای مثال، داستان عیسی در بیت المقدس آغاز می

شود (یعنی در مرکز دنیای یهودی) و داستان کلیسا به سوی روم حرکت می کند (مرکز دنیای غیر یهودی). زبان،

صناعات بلاغی و الگوهای ادبی در انجیل لوقامبین تأثیرات فرهنگ یونانی اند، و باب هفدهم کتاب اعمال

رسولان خداجویی شاعران وفیلسوفان یونانی را می ستاید. الهیات لوقایی مسئله بازنگشتن مسیح را این گونه

حل می کند که می گوید خدا هم اکنون به واسطه روح القدس در کلیسا حضور دارد. (انجیل لوقا، باب 24، کتاب

اعمال رسولان باب 1) همچنین جاری شدن روح القدس بر زبانها در روز پنطیکاست «~(Pentecost)~»، پنجاه

روز پس از عید پاک («همه از روح القدس برگشته به زبانهای مختلف به نوعی که روح به ایشان قدرت تلفظ

بخشید به سخن گفتن شروع کردند») کتاب اعمال رسولان، باب 2، آیه 5، دلالت بر رسالتی جهانی دارد که با

رسیدن انجیل به روم (کتاب اعمال رسولان، باب 28، به نخستین اوج خود می رسد. مؤلف مکررا بر مشیت الهی و

آشکار شدن غرض حتمی ملکوت تأکید می‌گذارد. بدینسان داستانهای لوقا درباره سفر خانواده مقدس به بیت لحم، شهادت استفان (Stephen) ~ و مردد بودن حکمرانان رومی درباره دادخواست قضایی پولس، همه و همه حکایت از علاقه او به آشکار کردن تاریخ رستگاری دارند.

علاوه بر مندرجات انجیل مرقس و منبع موسوم به «ک»، لوقا از زندگینامه های نوشته یونانیان و رومیان نیز استفاده می‌کند و نشان می‌دهد که عمیقاً باکل دنیای یونانی آشناست. این نشانه‌ها دلالت بر این دارند که جماعت پیرو لوقا، غیر یهودی بود و خصلتی جهان‌وطنی (cosmopolitan) ~ داشت. نشانه‌هایی دیگر که حکایت از همین امر دارند عبارت‌اند از نگرشهای این جماعت درباره دولت، نقش مهمی که به زنان اعطا می‌کند و تأکید آن بر آشتی دادن دیدگاههای مختلف در الهیات. در مسیحیت مرقس و پولس می‌بینیم که عیسی به حکومت رومیان تن در می‌دهد، حال آنکه لوقا در روایتش از مسیحیت به هر طریق که می‌تواند بر این نکته تأکید می‌گذارد که هم عیسی و هم مسیحیان اولیه هر گاه که به محاکم مدنی رومیان آورده می‌شدند، بی‌گناه شناخته می‌شدند. به مرور زمان و با افزایش تعداد مسیحیان، جایگاه آنان درامپراتوری روم به مسئله‌ای مبرم تبدیل گشت. مسیحیان طی دو سده نخست، همواره مشکلاتی در روابط عمومی خود داشتند، اما مسیحیت لوقایی خیلی زود به نحوه برطرف کردن این مسائل پی‌برد: کلیسا با نشان دادن اینکه بارقه آرامش و کارهای خیر است، می‌توانست کذب بودن تمامی اتهامات مربوط به آشوبگری را ثابت کند.

کلیسای لوقا همچنین تأکید می‌ورزید که پیروان عیسی در جماعت مسیحی، افراد گوناگونی را شامل می‌شوند: زنان، مستضعفان، صاحب منصبان رومی، سامری‌ها و حتی کسانی که روحشان را ارواح خبیث تسخیر کرده بودند. کلیسا می‌بایست همگان را در برگیرد، حتی کسانی که مورد تحقیر یهودیان و اشراف قرار می‌گرفتند. در عین حال، الهیات لوقایی درهای مسیحیت را به روی یهودیان ثروتمندی که احکام شریعت را رعایت می‌کردند و غیر یهودیان تازه مسیحی شده‌ای که احکام شریعت را رعایت نمی‌کردند، باز می‌دید. در واقع، همان گونه که از کتاب اعمال رسولان (بابهای 6، 10، 15، 21) بر می‌آید، کلیسا موظف است خود را نهادی در بر گیرنده و نه طرد کننده بداند و زمینه پایان بخشیدن به اختلافات دیدگاههای مختلف در الهیات را فراهم آورد. مؤلف این نوشته‌ها که از تیزبینی خاص مبلغان برخوردار بود، تصویری غیر سیاسی و صلح‌جو از کلیسا ارائه کرد که هر کسی صرف نظر از نژاد و جایگاه طبقاتی‌اش می‌توانست جایی در آن داشته باشد. وی در نگارش انجیل هم لحنی حاکی از نزاکت به کار می‌برد تا غیر یهودیان تحصیل کرده را متقاعد کند که مسیحیت اندیشه‌هایی در خور احترام دارد و هم لحنی حاکی از حساسیت، تا بدین وسیله توجه مهربانانه خداوند را شامل حال مستضعفان و افراد معمولی نیز کرده باشد.

مسیحیت به روایت یوحنا

تجربیات دینی و نیروهای اجتماعی در پس زمینه نوشته‌های یوحنا (انجیل یوحنا، رساله‌های یوحنا و مکاشفات او)، بعد دیگری به مسیحیت عهد جدید می‌افزایند. ریمند ا. بران که محقق برجسته و متخصص در مطالعات مربوط به یوحنا است، اخیراً شمایی از تاریخ جماعت یوحنا شامل چهار مرحله ارائه داده و سطوح مختلف سنت در انجیل و رسالات یوحنا را مشخص کرده است. (34) به عقیده بران مسیحیت یوحنایی را احتمالاً یهودیان فلسطین ابداع کردند که انتظارات تقریباً متعارف مسیحایی داشتند. اینان که شاید شامل پیروان یحیی تعمید دهنده نیز می‌شدند، به سرعت عیسی را به عنوان مسیح پذیرفتند. از نظر آنان، عیسی ادامه دهنده راه داود

و محقق کننده پیشگوییهای متون مقدس بود و معجزاتش بر نقش مسیحایی او صحنه می گذاشت. رهبر ایشان مردی بود که عیسی را در دوران نبوتش شناخته و «حواری محبوب» نام گرفته بود.

گروه دیگری نیز متعاقبا به این جماعت مبدع پیوست. این گروه دوم عمدتا یهودیانی را در بر می گرفت که مخالف دین کسانی بودند که مطابق آئین معبد بیت المقدس به عبادت می پرداختند. آنان به عیسی ایمان داشتند و سامریان را به کیش خود در می آوردند. لیکن به اعتقاد ایشان، عیسی پیشتر جانشین داود بود تا جانشین موسی، عیسی نیز همچون موسی به حضور و لقاء خدا رسیده و کلام او را برای آدمیان آورده بود.

از وحدت این دو گروه، مسیحیتی «متعالی» حاصل شد که بر وجود قبلی عیسی به صورت «کلمه» (~Logos) یا «کلمه الله» تأکید می گذاشت. این نظریه یهودیانی را که این مسیحیان یهودی فلسطینی هنوز با آنان رابطه داشتند برآشفست، زیرا به زعم آنان این عقیده عیسی را تبدیل به خدایی دوم کرده و ناقض یکتا پرستی یهودی بود. در نتیجه یهودیان طرفداران مسیحیت متعالی را از کنیسه ها بیرون راندند و این رانده شدگان نیز متقابلا یهودیان را بانی شر محسوب کردند. مسیحیان برای جبران آنچه در یهودیت از دست داده بودند تأکید ورزیدند که عیسی تجلی وعده های خداوند درباره معاد است. «حواری محبوب» نقش رهبر را در این تحول ایفا کرد. در نتیجه این تحول، کلیسا دیدگاه خاصی در قبال معاد اختیار کرد (دیدگاهی که بر طبق آن، آخر الزمان در عیسی محقق شده بود) و موضعی جدلی نسبت به یهودیت گرفت.

بران تصریح می کند که این بازسازی تاریخ مسیحیت یوحنایی، صرفا یک فرضیه است. به اعتقاد او مرحله اول این تاریخ، از نیمه دهه 50 دوره مشترک تا اواخر دهه 80 دوره مشترک را در بر می گیرد. مرحله دوم احتمالا از حدود سال 90 آغاز شد. مهمترین رویداد این دوره، گرویدن تعداد کثیری از غیر یهودیان به مسیحیت است. این امر از نظر مسیحیان یوحنایی خوشایند بود، زیرا «یهودیان» (اصطلاحی که در نوشته های یوحنایی تقریبا تحقیر آمیز تلقی می شود) ثابت کرده بودند که از فهم مقام مسیحایی و شأن پیشاوجودی عیسی عاجزند. جماعت پیرو یوحنا احتمالا از فلسطین به مناطق خارج از آن مهاجرت کردند و عمدتا به آموزش یونانیان پرداختند. همین امر گرایشهای جهان گرایانه آنان را شدت بخشید. لیکن تعداد زیادی از غیر یهودیان از گرویدن به آنها سر باز زدند و یهودیان نیز کماکان به مخالفت با آنان ادامه دادند، به نحوی که جماعت پیرو یوحنا متقاعد شد که جهان تحت سلطه شیطان قرار دارد و تقریبا به طور غریزی با تعالیم عیسی مخالفت می ورزد. گر چه آنان ارتباط خود با کلیسای حواریون (کلیسایی که مستقیما به شاهدان عینی عیسی مربوط می شد) را حفظ کردند، با این حال مسیحیان پیرو یوحنا ذهنیتی عمدتافرقه گرا و کمتر نهادی داشتند.

در مرحله سوم که حدودا در سال 100 دوره مشترک آغاز شد و رسالات یوحنا ترجمان آن هستند، انشعابی سرنوشت ساز در مسیحیان پیرو یوحنا رخ داد. هواداران مؤلف این رسالات اعتقاد داشتند که برای اینکه کسی فرزند خدا باشد باید اعتراف کند که عیسی واجد جسم بوده است و نیز باید فرامین کتاب مقدس را محترم بشمارد. کسانی که از این تعالیم عدول کردند، فرزندان شیطان (معاند با عیسی) تلقی می شدند. از آنجا که عیسی روح حقیقت را به پیروانش ارزانی داشته بود، هواداران تعالیم او نیازی به تعلیم گرفتن از آدمیان نداشتند. آنها با آرمودن نیکوکاری همه مدعیان برخورداری از این روح، می توانستند فرزندان و صالحان را تشخیص دهند. کسانی که با هواداران مؤلف رسالات یوحنا مخالفت می کردند، گروهی جدایی طلب بودند که عمده ترین اصل اعتقادی شان این بود که آن یگانه ای که از ملکوت آمده بود، آنچنان سرشت الوهیی داشت که دیگر نمی توانست به مفهوم کامل کلمه انسان باشد. او متعلق به این جهان نبود و لذا زندگی او در این دنیا و یا زندگی مؤمنان هیچ

اهمیتی برای رستگاری ندارد. فقط مهم است بدانیم که پسر خداوند به این جهان آمده بود. به زعم جدایی طلبان، کسانی که تا آن زمان به این اصل اعتقاد داشتند، رستگار بودند.

چهارمین و آخرین مرحله مسیحیت یوحنایی در اوایل سده دوم دوره مشترک واقع شد. جماعت پیرو رسالات یوحنا دریافت که صرف توسل به سنت برای مبارزه با جدایی طلبان کافی نیست. به همین دلیل، این جماعت با صحنه گذاردن بر تعلیم دهندگان رسمی و مرجع اقتدار (پرسبیترها «[Presbyters] ~» یا اسقفها) دیدگاههای خود را به کلیسای «بزرگ» یا کاتولیک نزدیکتر کرد، یعنی همان کلیسایی که با حواریون پیوند داشت و در آن زمان از اقتداری اکید و مبتنی بر سلسله مراتب برخوردار بود. پذیرفته شدن مسیح شناسی «~(Christology)» متعالی یوحنا در کلیسای بزرگ، موجب تسهیل این ادغام شد و به تدریج گروه پیرو یوحنا با کلیسای بزرگ تلفیق گشت.

از سوی دیگر، جدایی طلبان که به احتمال قوی از نظر تعداد پیروانشان در اکثریت بودند، راه ارتداد را در پیش گرفتند. آنان با بسط این نظر که آن یگانه ای که از ملکوت آمده بود واجد تمامی صفات انسان نبود، دیدگاههای منحط غنوصیه «~(Gnosticism)» و دسیتیسم «~(Docetism)» را اختیار کردند. به عبارت دیگر، آنها با دو گروه همراهی شدند: یکی آن کسانی که می گفتند عیسی صرفاً ظاهر یک انسان را داشت، و دیگری آن کسانی که قائل به وجود قبلی مؤمنان در بهشت بودند. جدایی طلبان همچنین با مانتنیستهای «~(Montanists)» مرتد همعقیده شدند که اعتقاد داشتند علاوه بر آنچه در کتاب مقدس آمده، مطالب دیگری نیز به آنها وحی شده است. جدایی طلبان با اتخاذ انجیل یوحنا، به رواج آن در میان غنوصیه کمک کردند.

هر جزء از روایت بران درباره تاریخ مسیحیت در خور تحسین است، اما باید تأکید کرد که شرح او درباره مضامین خاص نوشته های یوحنا بویژه جامع است. جای تردید نیست که این کلیسا که حرمت خاصی برای مقام ملکوتی عیسی قائل بود، با مخالفت سرسختانه یهودیانی رو به رو شد که یکتا پرستی را اصلی تخطی ناپذیر می دانستند، و بر نقش ارشادی روح القدس در باطن مؤمنان تأکید ورزید. جناح میانه روتر مسیحیان یوحنایی به منظور جدا کردن صف خویش از مرتدان، اصرار می ورزیدند که عیسی از هر حیث واجد صفات یک انسان (دارای گوشت و پوست) بوده است و آنان کلیسا را مرجع آئینهای عبادی می دانند. امروزه نوشته های یوحنا در عهد جدید، حکیمانه ترین تأملات درباره رابطه عیسی با پدر و روح القدس، و نیز هنرمندانه ترین نحوه ارائه نشانه های کلمه «~(Logos)» مجسم در این جهان تلقی می شوند. شاید طنز آمیز به نظر آید که این گروه ستیزه جو بر صلح و صفا و دوستی برادرانه و خواهرانه مؤمنان نسبت به یکدیگر بسیار تأکید می گذاشت، اما این تأکید در عین حال از جمله عوامل مهم در ایجاد تزلزل در اقتدار سلسله مراتبی کلیسا بوده است. گر چه تجربه خود مسیحیان یوحنایی نشان می داد که برای هدایت مؤمنان از بیرون مرجعیتی قاطع ضرورت دارد، لیکن تجربه آنان همچنین قانعشان کرده بود که فقط روح ایمان و عشق می تواند انسان را از درون به اسرار تثلیث و حلول لاهوت (خداوند) در ناسوت (عیسی) رهنمون کند.

مسیحیت در جهان یونانی رومی در حدود سال 100 دوره مشترک

در شرح مختصرمان از مسیحیت یوحنایی، به بسیاری از خصوصیات مسیحیت در پایان قرن اول دوره مشترک اشاراتی گذرا کردیم. تا آن زمان نوشته های عهد جدید اساساً تکمیل شده و ساختار اصلی کلیسا اساساً تثبیت شده بود. در این بخش از مقاله، با تکمیل تصویری که از مسیحیت ارائه کرده ایم، شمایی کلی از وضعیت کلیسای

حواریون در حدود سال 100 دوره مشترک به دست خواهیم داد.

کلیسا در پایان سده نخست، نژادهای گوناگونی را در بر می گرفت. بر خلاف یهودیت که تبلیغ برای فرا خواندن پیروان سایر ادیان را فقط تا حدود معینی مجاز شمرده بود، کلیساهای مسیحی با همه توان در جهت ارتباط گیری با غیر یهودیان و جلب آنان به مسیحیت تلاش کردند. این سیاست باعث ارتباط تنگاتنگ مسیحیان با فرهنگ یونانی و نیز ادیانی که از شرق به امپراتوری روم راه یافته بودند شد. فرهنگ یونانی نه فقط شامل هنر، معماری، نمایش و ورزشگاه یونانی می شد، بلکه فلسفه و ادیان پر رمز و راز آن کشور را نیز در بر می گرفت. در سده نخست، آن فلسفه ای که بیش از همه نفوذ داشت اندیشه دیرینه سقراط و افلاطون و ارسطو نبود، بلکه نظریه های قانون طبیعی فیلسوفانی بود که به رواقیون و اپیکوریان شهرت یافته بودند. شاید بتوان گفت که اینان با نکته سنجیهای خود در الهیات مسیحی سهمیم شدند، مثلاً در این آموزه پولس که از هنگام آفرینش کائنات به بعد، ذات نادیدنی خداوند را (قدرت سرمدی و الوهیتش را) به وضوح از آفریده هایش می توان درک کرد ([«زیرا که چیزهای نادیده اویعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می شود تا ایشان را [منکران را] عذری نباشد»] رساله پولس رسول به رومیان، باب 1، آیه 20). ادیان پر رمز و راز یونانی نیز، هر چند احتمالاً به شیوه ای غیر مستقیم و نه مستقیماً، در مسیحیت تأثیر گذاشتند. در این ادیان بر معرفتی تأکید گذارده می شد که به تازه گرویدگان سعادت اخروی عطامی کرد. این ادیان همچنین شامل آئینهایی سری بودند که پیروانشان را به یکدیگر پیوند می داد. مسیحیان اولیه با برجسته کردن معرفت رستگاری بخش و آئینهای خاص خودشان، به رقابت با این ادیان پرداختند.

در ادیانی که از شرق به امپراتوری روم راه یافته بودند، مضامین باروری (از قبیل ضرب آهنگ چرخه گیاهان) بسیار مهم تلقی می شدند. بدین ترتیب، ایسیس «~ (Isis)» و اسیریس «~ (Osiris)» (که دراصل خدایانی در اساطیر مصری بودند) شناختی از مرگ و زندگی مجدد به پیروان مسیحیت دادند که در آن روح سعادت‌مندانه به بقای خود ادامه می داد. ایضا کسانی که پیرو کیش میترا بودند (میترا خدایی ایرانی است که به خدای خدایان یعنی اهورا مزدا یاری می رساند، اما بعدها به خدایی سماوی تبدیل شد و سربازان رومی آن را بسیار عزیز می شمردند)، گاو قربانی می کردند و برای رهانیدن روحشان به سطوح مختلفی از آسمان صعود می کردند. حفاریهای انجام شده در زیر مکانی که امروزه کلیسای حضرت اکلیمنتس «~ (ST. Clement)» در آن قرار دارد، نشان داده است که عبادتگاههای میترائیان دارای محرابها و کلاسهایی بسیار شبیه به یک کلیسای مسیحی در همان حوالی بوده اند.

فرقه های غنوصیه که به حوزه رقابت سرسختانه مسیحیت اولیه تبدیل شدند، با ادیان مبتنی بر آئین رمزی و شعائر باروری وجه اشتراکی داشتند و آن ارائه معرفت رستگار کننده باطنی به پیروانشان بود. آنان به تفحص در سطوح و ازمینه مختلفی می پرداختند که به زعم خودشان برآفرینش کنونی تقدیم داشت، و همچنین این نظر را ترویج می کردند که ذات کنونی بشر از سطحی مقدس و روحانی به گنداب تألم آور جسم هبوط کرده است. مسیحیان اولیه در رقابت با غنوصیه مجبور بودند هم از انسان کامل بودن عیسی دفاع کنند و هم اینکه با ادله ای قانع کننده ثابت کنند معرفتی که روح عیسی عرضه می داشت، متضمن رستگاری حتمیتری بود. (35)

بدین ترتیب می بینیم که کلیسای صدر مسیحیت در رقابت برای افزودن به تعداد پیروانش، در چند جبهه می جنگید: خطاب به یهودیان، عیسی را به عنوان مسیح و تحقق آرزوهای مسیحیایی آنان توصیف می کرد، و خطاب به غیر یهودیان، عیسی را به عنوان منبع معرفت و افعارستگاری بخش معرفی می کرد. یهودیانی که چندان مایل

به گرویدن به مسیحیت نبودند، رنج و محنت عیسی را ننگ آور می دانستند و از این می ترسیدند که با مقدس تلقی کردن او، یکتا پرستی را خدشه دار کنند. به همین دلیل، آنان بر اهمیت پیروی از شریعت موسی اصرار می ورزیدند. غیر یهودیانی هم که چندان مایل به گرویدن به مسیحیت نبودند، رستاخیز عیسی را باور نکردنی می دانستند و نمی توانستند بپذیرند که او از هر حیث یک انسان همچون همه انسانهای دیگر بوده است. در نتیجه، کلیسا با احساس تأسف از این وضعیت کوشید تا راهی بینابینی را در پیش بگیرد، به این صورت که آموزه هایش را بر حسب شناختی از مسیح بسط دهد که در بدو امر هم قائل به تقدس عیسی بود و هم قائل به بشر بودن او.

آزمایش و خطا و همچنین تأثیر این گزینه میانه روانه باعث شدند که امور داخلی کلیسایه تدریج به شکل گیری اصول تلویحی «هم این، هم آن» منجر شود. به عبارت دیگر، کلیسامتقاعد گشت که هم سنن یهودی می توانستند موجب غنای تعهدی اصیل به مسیح شوند و هم دیدگاههای غیر یهودیان. هم رهبران رسمی می توانستند به رواج ایمان یاری رسانند و هم فرهنگمندان مسامحه کار. الهیات لوقا می توانست مکمل الهیات متی باشد. مستضعفان و زنان می توانستند مکمل مستکبران و مردان باشند. مسیحیت دینی بود با بسیاری ملازمات مهم اجتماعی، چرا که پیروان آن در واقع یک تن بودند و صرفاً از فرامین عشق اطاعت می کردند، لیکن مسیحیت همچنین دین اشخاص منفردی بود که هر یک در خلوت و جدا از سایرین عبادت می کردند و در واقع، به حکم پولس، همیشه دعا می کردند («همیشه دعا کنید») رساله اول پولس رسول به تسالونیکان، باب 5، آیه 17. دعا و نیایش همگانی هم بر کتاب مقدس مبتنی بود و هم بر آئینهای مقدس، بویژه غسل تعمید و عشاء ربانی. آب و نان زندگی، اخلاقیاتی متعالی به ارمغان می آورد، ولی آئینهای توبه نیز برای کمک به گناهکاران و ضعفا از دیر باز وجود داشتند. ازدواج امری مقدس بود و اکثر رهبران اولیه کلیسا ازدواج کرده بودند، لیکن بکارت نیز در عین حال امری مقدس محسوب می شد. کمال غایی ایمان صرفاً با بازگشت خداوند ممکن می گردد، با این حال در همین دوره و زمانه حاضر نیز فرصتهای زیادی برای تهذیب نفس و اعمال خیر وجود دارد.

بنابر آنچه آمد، وقتی مفسران در توصیف کلیسای صدر مسیحیت آن را «کاتولیک» [جامع] می نامند، منظورشان صرفاً اشاره به گسترش نفوذ گروهی دینی در سرتاسر منطقه مدیترانه نیست. اطلاق صفت «کاتولیک» تلویحاً حاکی از آن است که این کلیسا به طور غریزی اعتقاد داشت (و این اعتقاد از آموزه محوری آن یعنی حلول لاهوت [خداوند] در ناسوت [عیسی] ناشی شده بود) که گستره کامل واقعیت، از اوج الوهیت تا حضيض بشریت، در حوزه صلاحیت کلیسا قرار می گیرد. امپراتوری روم این آرمان را از شاعر رومی ترنس «(Terence) ~» آموخته بود که همه امور انسانی در حیطه اقتدار آن قرار دارند. شعرای صدر مسیحیت که بشارتهای عیسی را می سرودند، بخش اعظم این آرمان را پذیرفتند. همان گونه که پولس در رساله خود به فیلیپیان، باب 4، آیه 8، می گوید: «خلاصه، ای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه جمیل و هر چه نیکنام است و اگر علوی هست و اگر چیزی شایسته تحسین است، به آنها بیندیشید.»

پی نوشت ها :

Northwestern University Press, 1967: Evanston, IL) 1. For theoretical background, see Alfred ~»

Schutz, The Phenomenology of the Social World ~»

«~. (Winstion,1985: Minneapolis) 2. See Jon D. Levenson,Siai and Zion ~»

(312 64) «~Seleucids ~» (3 قبل از میلاد)، سلسله ای از پادشاهان یونانی. (م)

(4) «~100 37) (Josephus ~)، تاریخ نگار رومی. (م)

(5) «~113 62) (Pliny ~)، تاریخ نگار رومی. (م)

(6) «~120 56) (Tacitus ~)، تاریخ نگار رومی. (م)

(7) «~ Suetonius ~» (قرن دوم پس از میلاد)، زندگینامه نویسنده و تاریخ نگار رومی. (م)

PP. 475 (Row, 1985 & PHarper :San Francisoc), P. 246; Harper,s Bible Dictionary , ed., 487~»

Paul J. Achtemeier (Row,1980 & Harper: San Francisco) Dufour,Dictionary fl the New

Testament 8. See Xaver Leon ~»

«~. 140 PP. 131,(Hill, 1979 McGraw: New York) novel Man of Naxareth'75. For a good

imaginative account, see Anthony Burgess ,PP. 68 (s Sons, 1971'Charles Scribner :New York)

The Proclamation fo Jesus : 9. See Joachim Jeremias, New Testament Theology ~»

10. «عید فصح» «~(Passover) ~» جشنی است که یهودیان به مناسبت رهایی خود از اسارت و بندگی در

مصر بر پامی کنند. (م)

ThirdPublications,1983 Mystic,CT; Twenty) P. 224. See also Gerard S. Sloyan,Jesus ni)~»

Focus,(Collins, 1979/Fontana :London) 11. Geza Vermes, Jesus the Jew ~»

«~. 116,esPecially PP. 100 (westminster, 1978: Philadelphia) 12. SeeLucas Grollenberg ,

Jesus ~»

13. «شما» «~(Shema) ~» کلمه ای است عبری به معنای «بشنو». این کلمه در ابتدای آیه چهارم از باب

ششم سفر تثنیه «~(Deuteronomy) ~» آمده است. (م)

14. مثل یاد شده در انجیل لوقا «~(Luke) ~» از این قرار است: «(30) عیسی در جواب وی گفت مردی که ازبیت

المقدس به سوی اریحا می رفت به دست دزدان افتاد و او را برهنه کردند و مجروح ساختند و او را نیم مرده

واگذارند و برفتند. (31) اتفاقا کاهنی از آن راه می آمد، چون او را بدید از کناره دیگر رفت. (32)همچنین شخصی

لاوی نیز از آنجا عبور می کرد، نزدیک آمد و بر او نگرست و از کناره دیگر برفت. (33)لیکن شخصی سامری که

مسافر بود نزد وی آمد و چون او را بدید دلش بر وی بسوخت. (34) پس پیش آمدو بر زخمهای او روغن و شراب

ریخت، آنها را بست، او را بر مرکب خود سوار کرد، به کاروانسرای رسانید وخدمت او کرد. (35) بامدادان چون روانه

می شد دو دینار در آورد، به سرایدار داد و گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین

مراجعت به تو دهم. (36) پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان

افتاد؟ (37) گفت آنکه بر او رحمت کرد. عیسی وی راگفت برو و تو نیز همچنان کن.» (م)

15. آفریده شدن انسان «به صورت خدا» اشاره ای است به آیات 26 و 27 در باب اول سفر پیدایش : (26) و

خداگفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی

زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند حکومت کند. (27) پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، آفریداو را به

صورت خدا، ایشان را نر و ماده آفرید.» آفرینش انسان «به صورت خدا» یعنی انسان آن موجودی است که

حکومت خدا را بر زمین متجلی می کند. (م)

- ~» PP. 231 (Helicon, 1969: Baltimore) in Theological investigations, vol. 6 "reflections on, 249.
- ~» the Unity of the Love of Neighbour and the Love of GodR», 16. See Karl Rahner ~»
- 17)) «کون» ~» (Koan) «~» در ذن بودیسم به گزاره ای متناقض نما «~» (Paradox) «~» اطلاق می شود که راهبان ذن بودیسم با تأمل درباره آن ذهن خود را عادت می دهند تا نهایتاً متکی به خرد نباشد، بلکه به نوعی روشن بینی شهودی نایل شود. (م)
- ~» Crossroad, 1980 :New York) and John Dominic Crossan, Cliffs of Fall, (Fortress , 1977).
- ~» 18. See Norman Perrin, Jesus and the Language of the kingdom :Philadelphia)
19. نویسندگان مقاله در اینجا با استفاده از تشابه آوایی «صلیب» ~» (Cross) «~» و «اصل قضیه» ~» (crux) «~» ، نوعی جناس ساخته اند. (م)
- ~» p. 826, (Hall, 1968 Prentice: Englewood Cliffs, NJ) in The Jerome Biblical Commentary , vol.
- ~» 2 ed. R. Brown, J. Fitzmyer, and R. Murphy «Pauline Theology» , 20. Joseph A. Fitzmyer ~»
- ~» p. 113, (Westminster, 1980 :Philadelphia) 21. Howard Clark Kee, Christian Origins in Sociological Perspective ~»
22. «سبت» ~» (Sabbath) «~» یک روز از ایام هفته است (از نظر یهودیان شنبه و از نظر مسیحیان یکشنبه) که برای عبادت و دست کشیدن از کار مقرر شده است. (م)
23. «کتیبه های بحر المیت» مجموعه ای از دستنوشته های عبری و آرامی اند که طی سالهای 1974 تا 1956 درغارهای نزدیک به بحر المیت کشف شدند. این دستنوشته ها برخی از متون عهد عتیق و نیز اسنادی را شامل می شود که نحوه زندگی پیروان فرقه یهودی که این کتیبه ها را نوشتند آشکار می کند. (م)
- ~» Fortress, 1981 :Philadelphia) 24. Christian Origins in Sociological Perspective , P. 138.)
- ~» See also Jack Dean Kingsbury, Jesus Christ in Matthew, Mark, and Luke ~»
25. «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطا شده، اما به آنان که بیرون اند همه چیز به مثلها می شود.» (م)
26. «(2) و بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشت و ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیئتش در نظر ایشان متغیر گشت (3) و لباس او درخشان و چون برف به غایت سفید گردید، چنان که هیچ گازی بر روی زمین نمی تواند چنان سفید کند (4) و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شدند و با عیسی گفتگو می کردند. (5) پس پطرس ملتفت شد و به عیسی گفت ای استاد بودن ما در اینجا نیکوست، پس سه سایبان می سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس. (6) از آن رو که نمی دانست چه بگوید چون که هراسان بودند . (7) ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من، از او بشنوید. (8) ناگهان گرداگرد خود نگر بستند و جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند (9) و چون از کوه به زیر می آمدند ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند.» (م)
27. «هر آینه به شما می گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.» (م)
28. (29) عیسی جواب فرمود هر آینه به شما می گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادری زن یا اولاد یا املاک را به جهت من و انجیل ترک کند، (30) جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه های و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات و در عالم آینده حیات جاودانی را.» (م)
29. (19) پس هر کس که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان

کمترین شمرده شود، اما هر کس که به عمل آورد و تعلیم دهد او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد، (20) زیرا به شما می گویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.» (م)

30 «دختر صهیون را گویید که اکنون پادشاه تو نزد تو می آید. .» (م)

31 «پس بروید و همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.» (م)

32 «و ایشان را تعلیم دهد که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند و اکنون من هر روز تا انقضای عالم همراه شما هستم، آمین.» (م)

33 «(15) و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن، هر گاه سخن تو را گوش گرفت برادر خود را دریافتی (16) و اگر نشنود یک یا دو نفر دیگر با خود برادر تا از زبان دو یا سه شاهد هر سخنی ثابت شود (17) و اگر سخن ایشان را رد کند به کلیسا بگو و اگر کلیسا قبول نکند، در نزد تومثل خارجی یا باجگیر باشد. (18) هر آینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید در آسمان گشوده شده باشد. (19) باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد، (20) زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا من در میان ایشان حاضرم.» (م)

especially PP. 166,(Paulist, 1979: New York) 34. See Raymond E. Brown,The 167~»

Community of the Beloved Disciple ~»

«~. 579 ibid. ,PP. 533,"Gnosticism",532, and J. Doresse ,PP. 495 (E. J. Brill, 1969 :Leiden) Historia Religionum,ed. C. J. Bleeker and G. Widengren,vol. 1 ",Hellenistic Religions " , 35. On «~ the Hellenistic religions and Gnosticism, see M. J Vermaseren